جلسه 1565

سه شنبه 15/12/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مرجح اول از مرجحات باب تزاحم بود، که منسوب به مشهور بود که خطابی که مطلق هست بر خطابی که مشروط به قدرت هست مقدم هست.

مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول در بحث تعارض این را قبول نکردند، ولکن در فقه به آن ملتزم شده اند، ومثالی که زده اند از جمله این است که اگر کسی اسم خدا بر جسدش نوشته شده باشد، و مباشرت برای وضوء یا غسل متوقف باشد بر اینکه مس کند این اسم جلاله را و لمس کند آن را بدون وضوء یا بدون غسل، باید دست بکشد به آن که غسل کند یا وضوء بگیرد، جائز نیست مباشرت در وضوء یا غسل، باید نائب بگیرد. چون حرمت مس اسم خدا بر محدث یا جنب مشروط به قدرت نیست، ولکن وجوب مباشرت در غسل در وضوء یا غسل مشروط به قدرت است، بخاطر اینکه از دلیل بدلیت استنابه غیر فهمیده ایم که مباشرت مختص است به فرض قدرت. چون در روایات داریم اگر مکلف متمکن نباشد از اینکه خودش بدنش را بشوید در وضوء یا غسل إستعان بغیره، از دیگری کمک می گیرد. معلوم می شود که موضوع وجوب غَسل مباشری در وضوء یا غسل قدرت است. دلیل تحریم مس اسم خدا بر محدث منشأ می شود که عرف این شخص را عاجز ببیند از غسل مباشری در وضوء یا غسل، مگر اینکه فرض بشود عصیان این مکلف که قدرت ترتبیه پیدا می کند.

ولکن مرحوم استاد وآقای صدر فرمودند خطاب مطلق ترجیحی بر خطاب مشروط به قدرت ندارد. که ما هم همین نظر را انتخاب کردیم.

برای تقریب ثبوتی ترجیح خطاب مطلق بر خطاب مشروط ابتدا مطلبی را عرض کنم وبعد به دنبال تقریب اثباتی آن برویم ببینیم دلیل اثباتی آن چیست.

تخریج ثبوتی تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت این است که: اگر قدرت به معنای دوم که دیروز عرض می کردیم یعنی عدم الاشتغال بامتثال الواجب الآخر شرط اتصاف به ملاک باشد، یعنی مثلا در همین مثال حرمت مس اسم خدا و اینکه بر شخص قادر واجب است غسل مباشری در وضوء، اگر مکلف مشغول امتثال خطاب یحرم مس اسم الله علی المحدث بشود، اصلا وضوء مباشری ملاک ملزم ندارد. در حالی که برعکس، اگر تخلف کند از خطاب یحرم مس اسم الله علی المحدث وبرود وضوء مباشری بگیرد ولو در طول این تخلف وضوء مباشری ملاک ملزم پیدا می کند، اما ملاک ملزم در تحریم مس اسم خدا بر محدث تفویت می شود. پر واضح است که عقل می گوید شما اگر بروی سراغ تحصیل ملاک ملزم در تحریم مس اسم خدا بر محدث، اصلا ملاک ملزمی در وضوء مباشری محقق نمی شود تا با ترک آن تفویت کرده باشی ملاک ملزم را بر مولا.

سؤال وجواب: اشتغال ولو به نحو شرط متأخر، اگر شما ولو تا آخر وقت امتثال بکنی این خطاب لایمسّ المحدث اسم الله را، آنوقت در فرض امتثال یحرم مس اسم الله علی المحدث اصلا یجب الوضوء المباشری عند القدرة ملاک ملزم پیدا نمی کند. چون شرط اتصاف این وضوء مباشری به ملاک ملزم قدرت بالمعنی الثانی است أی عدم الاشتغال بامتثال واجب آخر أو تکلیف آخر.

خب عقل می گوید تو موظفی بروی تحصیل ملاک ملزم بکنی در خطاب تحریم مس اسم خدا بر محدث، و با تحصیل ملاک ملزم در او اصلا ملاک ملزمی در وضوء مباشری محقق نمی شود تا تفویت بشود این ملاک ملزم بر مولا. ولکن اگر عکس بکنید، مرتکب بشوید این حرام را از باب مقدمه وضوء مباشری، ملاک ملزم در این حرام تفویت شده است. خودت را القاء کردی در مفسده ملزمه. بله در این حال یک ملزمی هم در وضوء مباشری محقق شد و او را استیفاء کردی، اما این کار قبیح است. چرا تفویت کردی ملاک ملزم مولا را در خطاب تحریم مس اسم خدا بر محدث؟ می رفتی ملاک ملزم را در آن تحصیل می کردی با اجتناب از این حرام. اصلا وضوء مباشری ملاک ملزم پیدا نمی کرد تا تفویت بشود بر مولا. بلاشک اگر مقام ثبوت این باشد شکی نیست که ترجیح با خطاب مطلق است.

ولکن بحث واقع می شود در مقام اثبات. آیا صرف اینکه در یک خطاب بطور مطلق بگویند یحرم مس اسم الله علی المحدث، و در خطاب دوم بطور مشروط بگویند إذا قدرت فتوضأ وضوءا مباشریا، آیا این کاشف از این مقام ثبوت است که عرض کردیم، تا ما هم بپذیریم که خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط؟

ادعای ما این است که نخیر. صرف اخذ قدرت در خطاب إذا قدرت فتوضأ وضوءا مباشریا کاشف از این امر ثبوتی نیست.

ولکن ابتدا دو وجهی را که قائلین به تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت ذکر کرده اند عرض کنیم و جواب بدهیم:

وجه اول این بود که عرف با وجود خطاب مطلق شما را قادر بر آن واجب مشروط نمی بیند. با وجود خطاب یحرم مس اسم الله علی المحدث شما را مشمول خطاب إذا قدرت فتوضأ وضوءا مباشریا نمی بیند. می گوید شما با وجود آن خطاب مطلق قادر نیستید بر وضوء مباشری. سبب اینکه بگوئیم شما قادر نیستید وجود معجّز مولوی است، یعنی تکلیف به خلاف.

این بیان بیانی است که از کلمات مرحوم آقای خوئی استفاده می شود و از کلمات آقای سیستانی.

ممکن است شما به این بیان اشکال بکنید، حاصل اشکال این است که وقتی ما خطاب مطلق را هم مقید کردیم به قدرت، مثلا خطاب یحرم مس اسم الله علی المحدث هم مقید است به قدرت، مثل بقیه خطاب های تکالیف. حال این مقید، مقید لبی متصل است یعنی انصراف خطاب بعث به فعل مقدور، یا مقید لفظی منفصل است مثل رفع عن امتی ما لایطیقون و لایکلف الله نفسا الا وسعها. پس چه فرق می کند؟ یک خطاب در شخص آن اخذ شده است قدرت که إذا قدرت فتوضأ وضوءا مباشریا، و در یک خطاب دیگر ولو در شخص خطاب اخذ نشده است قید قدرت اما ما از مقید عام این قید را استفاده کردیم. فرق اینها چیست و چه فرق می کند؟

از این اشکال ممکن است جواب داده بشود. جواب این است که: ما در تقیید باید به مقدار ضرورت اکتفا بکنیم. اینکه ما خطاب یحرم مس اسمه تعالی علی المحدث را مقید می کنیم به قدرت، یک وقت مقید لبی است لفظ ندارد لب است حکم عقل است، ما دلیل نداریم که خطاب مطلق را مقید کنیم به مفهوم عرفی قدرت. بلکه ما تابع حکم عقل هستیم. وقتی در مقابل یجرم مس اسمه تعالی علی المحدث خطاب مشروط به قدرت هست، عقل مقید نمی کند این خطاب مطلق را به عدم اشتغال به این واجب مشروط به قدرت.

خطاب مشروط به قدرت ظاهر است در اینکه تکلیف به خلاف نباشد. یعنی ظاهر است در اینکه إذا لم یکن تکلیف بالخلاف فتوضأ وضوءا مباشریا، نعم إن عصیت التکلیف بالخلاف یثبت فی حقک التکلیف الترتبی بالوضوء المباشری.

اما خطاب مطلق چرا تقیید بخورد به عدم اشتغال به واجب مشروط به قدرت؟ این تقیید زائد است، عقل کشف از این نمی کند. این خلاف اصالة الاطلاق است در این خطاب مطلق.

اگر شما بگوئید ما از خطاب "لایکلف الله نفسا الا وسعها" استفاده می کنیم، نه از حکم عقل که مقید لبی متصل است یا مقید لبی منفصل است به ادعای محقق عراقی، نه ما از مقید لبی که حکم عقل است کمک نمی گیریم، ما از مقید لفظی منفصل کمک می گیریم مثل لایکلف الله نفسا الا وسعها.

مدافعین تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت ممکن است به شما جواب بدهند، بگویند یک وقت ذات فعل غیر مقدور است، حرفی نیست. اما یک وقت جمع بین الفعلین غیر مقدور است. لایکلف الله نفسا الا وسعها پیامش به شما این است که ما یک کاری کردیم که شما مبتلا به دو تکلیف فعلی متزاحم نشوید. اما اینکه چه کردیم اهمال دارد، اطلاق ندارد.

شبیه اینکه شما مضطرید یا این آبی را که عین نجس در او افتاده است بخورید یا این آبی که متنجس در او افتاده است. مضطرید. رفع ما اضطروا الیه می گوید من برای شما یک فکری کرده ام که شما به اضطرار نیافتید، اما نتیجه اش تخییر نیست نتیجه اش مهمل است، قدر متیقن این است که این آب ملاقی با متنجس را چون اخف نجاسة هست می توانید بخورید.

گفته می شود که لایکلف الله نفسا الا وسعها هم نتیجه اش مهمل است، می گوید خیالتان راحت ما کاری نمی کنیم که منتهی به تکلیف به غیر مقدر بشود. اما اینکه چه می کنیم، این برنامه پشت پرده است، اطلاق ندارد خطاب. قدر متیقن این است که خطاب مشروط به قدرت شرعیه بالمعنی الثانی مشروط است به عدم اشتغال به واجب دیگر، اما خطاب مطلق اصالة الاطلاق در او می گوید مشروط به عدم صرف قدرت در امتثال واجب مشروط به قدرت نیست.

ولکن در عین حالی که ما تلاش کردیم از این اشکال بر این وجه اول جواب بدهیم، که بگوئیم این وجه اول ممکن است بگوید فرق است بین مقید لفظی خاص و مقید عام، مقید عام اهمال دارد.

ولکن انصاف این است که مبنای این وجه اول را ما قبول نداریم. مبنای این وجه اول این است که خطاب مطلق عرفا سلب قدرت می کند بر خطاب مشروط. هذا اول الکلام. خطاب مطلق با خطاب مشروط فرقی نمی کند از نظر عرف. اگر اهم است خطاب اهم سلب قدرت می کند عرفا نسبت به خطاب مهم الا به نحو ترتب که در فرض عصیان اهم صدق خواهد کرد که الان دیگر قادر هستی بر مهم. اما اگر خطاب مطلق اهم نبود، یعنی معلوم الاهمیة نبود و محتمل الاهمیة بعینه نبود، عرف نمی گوید تو عاجز هستی از این خطاب مشروط.

اصلا عرف وقتی این دو خطاب را می بیند که یک جا گفت حرام است مس اسم خدا بر محدث و یکجای دیگر گفت إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم بعد خطاب آمد که و إن لم تقدروا علی ذلک فاستعینوا بغیرکم، عرف کجا می گوید شما قادر نیستید بر وضوء مباشری؟ اگر در رتبه سابقه اهم بودن خطاب مطلق فرض بشود تقدم خطاب مطلق فرض بشود، بله. اول ثابت کنید که خطاب مطلق مقدم است کما اینکه در موارد اهمیت تقدم او را اثبات کردیم، اینجا عرف می گوید شما قادر بر مهم نیستید. اما وقتی احراز اهمیت نکردیم در این تکلیف مطلق، عرف نمی گوید شما قادر بر این واجب مشروط نیستید. شما قادر بر هر کدام از این دو هستید، مگر یکی از این دو اهم باشد یعنی معلوم الاهمیة یا محتمل الاهمیة بعینه باشد که عاجز از دیگری خواهید بود.

و إن شئت قلت: ما از خطاب لایکلف الله نفسا الا وسعها نتیجه ای که می گیریم نتیجه مهمله نمی گیریم. ما می گوئیم هر خطاب تکلفی یک مخصص منفصل دارد که إذا قدرت، یحرم مس اسم الله علی المحدث هم دارد إذا قدرت علی امتثال ذلک. بحث جمع بن الامتثالین نیست تا بگوئید نتیجه لایکلف الله نفسا الا وسعها مهمل است، این خطاب می گوید ما کاری کردیم که از جمع بین این دو تکلیف مبتلا به غیر مقدور نشوید. نه، ما این را نمی گوئیم. ما می گوئیم ظاهر لایکلف الله نفسا الا وسعها و رفع عن امتی ما لایطیقون این است که هر خطاب تکلیفی مشروط به قدرت است بما لها من المعنی العرفی. چه فرق می کند با إذا قدرت فتوضأ وضوءا مباشریا؟ هذا اولا.

ثانیا: شما به طور مطلق نگوئید که خطاب مشروط به قدرت با خطاب غیر مشروط اگر تزاحم کرد خطاب غیر مشروط مقدم است. فوقش این را در جائی بگوئید که تعبیر إذا استطعت یا تعبیر إذا قدرت باشد، نه تعابیری که در روایات آمده است مثل إذ اقوی فلیقم، إذا وجد الماء فلیتوضأ، یا المریض یستعین بغیره فی الوضوء. این عناوین که مساوق با عنوان قدرت نیست که تا معنای عرفی قدرت ما پیش برویم. بلکه خصوص عجز تکوینی از ذات فعل را می گوید. آقا! یجب علی المکلف أن یغسل وجهه و یدیه فی الوضوء إن لم یکن مریضا، فإن کان مریضا فیستعین بغیره، خب این آقایی که اسم خدا روی دستش هست و تزاحم است بین حرمت مس اسم خدا و وجوب وضوء مباشری که مریض نیست. پس این بیان تمام نیست.

یک مطلب عرض کنم: مرحوم نائینی حسابش جداست، وقتی می گوید خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط به قدرت، اصلا می خواهد بحث را از فرض تزاحم خارج کند. چون می گوید ظاهر إذا قدرت فتوضأ إذا لم یکن امر بالخلاف فتوضأ هست، نه إذا لم تشتغل بامتثال الامر بالخلاف فتوضأ. ولذا ایشان صریحا می گوید که اگر شما واجب است آب را صرف بکنید در انقاذ نفس محترمه یک ساعت بعد، اما بیائید وضوء بگیرید این وضوء باطل است، حتی ترتب هم کارساز نیست. چون ترتب چطور بکند؟ آیا بگوید إذا لم یکن تکلیف بالخلاف فتوضأ؟! فرض این است که تکلیف به خلاف تا یک ساعت دیگر هست. عصیان متأخر که به معنای انتفاء تکلیف در این یک ساعت نیست. این را صریحا ایشان در اجود التقریرات جلد 1 ص 272 بیان کرده است.

که ما به ایشان اشکال کردیم که قدرت به هر معنایی که ما آن را تفسیر کنیم ظهوری در این فرمایش شما که القدرة بالمعنی الثالث است یعنی عدم التکلیف بالخلاف و عدم اشتغال الذمة بالتکلیف بالخلاف، ظهوری در آن ندارد. چون قدرت یک احتمال دارد قدرت تکوینیه بر ذات فعل باشد. یک احتمال دارد قدرت تکوینیه بر ذات فعل باشد به ضمیمه حرجی نبودن فعل، که مرحوم آقای صدر می گوید در من استطاع الیه سبیلا. و یک احتمال دارد که قدرت به معنای قدرت تکوینیه و عدم صرف قدرت در امتثال واجب آخر باشد که آقای خوئی فرموده اند. ولذا گفته اند وقتی شما صرف می کنید قدرت را در امتثال واجب مطلق، عرفا صدق نمی کند که انت قادر علی هذا الواجب المشروط.

اقول: ما به نظرمان قدرت یک معنای چهارمی دارد: قدرت عرفیه بر ذات فعل و عدم اشتغال خارجا به امتثال تکلیف تعیینی به خلاف. قدرت معنای عرفی اش این است. قدرت عرفیه بر ذات فعل وعدم اشتغال وعدم صرف قدرت در امتثال یک تکلیف تعیینی بر خلاف. اگر ثابت بشود که یک تکلیفی تعیینی است مثل تکلیف به اهم احفظ النفس المحترمة، بله عرف می گوید من قادر بر وضوء نیستم، باید این آب را در راه حفظ نفس محترمه صرف کنم. اما تا فرض نکنید که آن تکلیف به خلاف تکلیف تعیینی است، این اشتغال به آن رافع قدرت بر تکلیف مزاحم آن نیست. شما از یک طرف به این زن می گوئید جائز نیست کشف جسد امام الاجنبی، از طرف دیگر می گوئید بر شما حج واجب است عند الاستطاعة. کی این زن می آید می گوید من قادر نیستم بر حج؟ کی می گوید؟

اگر یک تکلیف اهمی است، که عصیان تکلیف اهم بکند تا برود حج، می گوید من عاجزم از حج. اما تکلیفی که اهم نیست و تعیینی بودن آن در رتبه سابقه فرض نشود، عرف نمی گوید که اشتغال به امتثال او موجب انتفاء قدرت بر تکلیف آخر مزاحم است. ومطلق بودن یک خطاب مساوق با اهم بودن آن نیست، مخصوصا که همین خطاب مطلق هم مشروط به قدرت است با مخصص لفظی منفصل.

سؤال وجواب: نخیر، کجا یحرم کشف الجسد امام الاجنبی محتمل الاهمیة بعینه هست نسبت به وجوب حج؟

وجه دوم برای تقدیم خطاب مطلق بر خطاب مشروط این است که گفته اند: ما از تصریح در خطاب به شرطیت قدرت می فهمیم ملاکش فرق می کند با ملاک در واجب مطلق. ظاهر خطاب مطلق این است که قدرت در او شرط استیفاء ملاک است. اما در خطاب مشروط به قدرت ظاهر این است که قدرت شرط اتصاف به ملاک است. والا چه اصراری داشت شارع همینجا بگوید إن استطعت فحج، اما نگفت إن استطعت فلاتکشفی جسدک امام الاجنبی؟ این مبین فرق است بین این دو خطاب. و فرقش این است که قدرت در واجب مطلق ظاهر در این است که شرط استیفاء ملاک است، و در خطاب مشروط به قدرت ظاهر این است که شرط اتصاف به ملاک است.

همان تخریج ثبوتی اینجا تطبیق می شود، تخریج ثبوتی این بود که اگر یک جا قدرت شرط استیفاء ملاک باشد و در واجب مزاحم او قدرت بالمعنی الثانی یعنی به معنای عدم اشتغال به واجب آخر شرط اتصاف به ملاک باشد، گفتیم لااشکال ولاریب در تقدیم آن واجبی که قدرت در او شرط استیفاء ملاک است، باید او را مقدم کنیم بر این واجبی که قدرت در او شرط اتصاف به ملاک است. چون با اشتغال به آن واجب مطلق اصلا ملاک فعلی نمی شود در این واجب مشروط تا تفویت بشود بر مولا.

این وجه ثانی مرکب است از دو ادعا. یک ادعا این است که خطاب مطلق قدرت در آن شرط استیفاء ملاک است، وادعای دوم این است که قدرت در خطاب مشروط شرط اتصاف به ملاک است آن هم قدرت بالمعنی الثانی نه قدرت بر ذات فعل که معنای اول است، قدرت بالمعنی الثانی أی عدم الاشتغال بامتثال واجب آخر. اگر این دو ادعا تمام بشود این وجه ثانی تمام است.

ببینیم آیا این دو ادعا را می توانیم تثبیت کنیم و بپذیریم یا نه، انشاءالله فردا.